

تاریخ پاره پاره!

میشل فوکو و تاریخ

سید یاسر حائری

کروچه تجویز می‌کند فیلسوف تاریخ‌نگار دانست. کلیفورد گیرتز^(۸) استاد علوم اجتماعی در مؤسسه مطالعات عالی پرینستون او را «تاریخ نویسی غیرتاریخ‌گرا و همچنین ساختارگرایی ضدساختارگرایی» می‌خواند. به هر حال فوکو به گذشته پرداخته و تاریخ نوشته: تاریخ دیوانگی، تاریخ جنسیت و... آنچه اهمیت دارد نگاه او به تاریخ می‌باشد. فوکو از یکسو به جزئیات تاریخ می‌پردازد تا کار او به عقیده ارسطو نازلتر از شعر باشد و از سوی دیگر در تاریخ به دنبال «صورت‌بندی‌های دانایی» و «گفتمان‌های گسسته» می‌گردد.

در واقع او با در دست گرفتن جزئیات تاریخی و با گذر از شبه‌مستدهای بدیعی یعنی دیرینه‌شناسی^(۱۰) و پس از آن تبارشناسی^(۱۱) به صورت بندی دانایی^(۱۲) مقاطع مختلف تاریخی می‌رسد. به اعتقاد وی «اپیستمه» چون اختاپوس پاهای خود را بر تمام شئون زندگی افراد که شامل اجزاء مختلفی از جمله علوم گوناگون و رویکرد به حقیقت گرفته تا

در ابتدا و قبل از هرچیز باید بدانیم که فوکو کیست تا سپس بتوانیم موضع او نسبت به تاریخ را بررسی کنیم. صحبت در مورد او و اینکه واقعاً او کیست، بسیار سخت است. آیا فوکو یک فیلسوف بود؟ آیا او یک مورخ بود؟ شاید هم هر دو و شاید هم هیچکدام! او خود در ابتدای کتاب دیرینه‌شناسی دانش اینگونه می‌نویسد:

«از من نپرسید کیستم و نخواهید چنانکه هستم، بمانم.»

میشل فوکو^(۱) (۱۹۸۴-۱۹۲۶) در پواتیه فرانسه به دنیا آمد. در سوربن، لیسانس فلسفه و سپس لیسانس روانشناسی گرفت. سپس در هامبورگ، درجه دکترا را دریافت کرد. ولی این امور چیزی را روشن نمی‌کنند. فوکو با نظام‌های بزرگ فلسفی تاریخ بصورت مجموعه‌ای ابژه^(۲) برخورد می‌کند. او فلسفه را تبارشناسی^(۳) می‌کرد. با این همه آیا هنوز می‌توان او را فیلسوف خواند؟ شاید بتوان و حتی شاید بتوان او را فیلسوف فلسفه خواند! او فیلسوف است ولی قطعاً فیلسوفی متفاوت.

او نه ساختارگرا^(۴) است و نه هرمنوتسین^(۵) و نه پدیدارشناس^(۶). در عین حال که از تمام این روشها نیز استفاده می‌کند. او در ابتدا گرایش‌های دگرگونی داشت. فوکو پیش از گرایش به روشهای ساختارگرایانه در نخستین اثر منتشره خود که مقدمه‌ای بر کتاب بینسوانگر^(۷)، روانپزشک‌های دگرگونی، بود آشکارا پیرو سنت هستی‌شناسی تأویلی کتاب وجود و زمان هایدگراس است و پس از آن به دیگر روشها دست زد.

حال باید ببینیم که می‌توان او را مورخ دانست یا نه. اگر بتوان استفاده از روایات تاریخی و سخن درباره گذشته را تاریخ نامید پس مطمئناً فوکو مورخ است. شاید هم بتوان او را چنانکه

1- Michel Foucault

2- Object

3- Genealogy

4- Structuralist

5- Hermeneutic

6- Phenomenologist

7- L.Binswanger

8- C.Geertz

10- Archeology

11- Genealogy

12- Episteme

نمی‌تواند چنین تداومی را نشان دهد. فوکو دست یازیدن به اصطلاحهای ناروشنی چون دوره‌ها و سده‌ها را نشانگر همین گسست می‌داند. در واقع او در دیرینه‌شناسی برخلاف مورخان که برای تاریخ مبدایی قائلند و با اتکای به آن مبدأ یک سیر مداوم را طی می‌کنند تا به زمان حال برسند، از زمان حال آغاز می‌کند و به گذشته می‌رود و گسستها را بررسی می‌کند. فوکو در دوره اول پژوهش‌هایش به دیرینه‌شناسی علوم و دانش‌ها علاقه نشان می‌دهد و آن را اساس کار خود قرار می‌دهد. او در این دوره پیدایش پزشکی و روانپزشکی و شرایط معرفت‌شناسانه پیدایش علوم انسانی و... را بررسی می‌کند.

دیرینه‌شناسی در مقایسه با روشهای پژوهش مرسوم، شیوه متفاوتی در تفحص تاریخی است و در سطح متفاوتی انجام می‌شود. هدف دیرینه‌شناسی تحقیق در شرایطی است که در آن سوزهای به عنوان موضوع ممکن شناخت ایجاد و ظاهر می‌گردد. به سخن دیگر، دیرینه‌شناسی، تحلیل شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی است. در کتاب نظم اشیاء اشکال دانش در سه دوران تاریخی از هم گسسته با هم مقایسه می‌شوند: یکی دوران رنسانس؛ دوم عصر کلاسیک و سوم عصر مدرن. از دیدگاه فوکو در هر یک از این سه دوران ساختار فکری یا صورت‌بندی دانایی (اپیستمه) خاصی وجود دارد. مفهوم صورت‌بندی یا اپیستمه از مفاهیم اساسی بحث فوکو است. اپیستمه مجموعه روابطی است که در یک عصر تاریخی به کردارهای گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظامهای فکری وحدت می‌بخشد. البته تفصیل این سه دوره مجال بیشتری طلبد.

برخی دیرینه‌شناسی را چون باستان‌شناسی می‌دانند و Archeology را به باستان‌شناسی فلسفی ترجمه می‌کنند. سایمون کریسمس استاد کالج گانویل و کایوس در دانشگاه کمبریج می‌نویسد که «باستان‌شناسی به معنای تحت‌اللفظی روش مطالعه تاریخ است که متضمن حفاری و بیرون کشیدن مصنوعات گذشته از زیر خاک است...»

باستان‌شناسی فلسفی فوکو تا اندازه‌ای بطور مشابه، حفاری و از زیر خاک بیرون کشیدن نوع دیگری از مصنوع است: روشهای علمی گذشته، اندیشه‌های گذشته درباره شناخت به منزله آفریده‌های بشری به دیده درمی‌آید. باستان‌شناسی می‌خواهد از پرسشهای مستقیم درباره طبیعت انسانیت گاهی به عقب

چگونگی روابط جنسی، افکنده است. او از بالا به تاریخ، به ویژه تاریخ علوم و نیز تاریخ اجتماعی می‌نگرد. او شبه روشهای خود را علم نمی‌شمارد. بلکه آنها را ضدعلم می‌داند. او با نگاهی غریب بدیع و هیجان‌انگیز به سراغ تاریخ می‌آید و طبعاً نتایج غریب و متفاوتی نیز بدست می‌آورد. او با این نگاه متفاوت به فلسفه تاریخی متفاوت می‌رسد. ولتر تاریخ را گذر بشر از ظلمات جهل به روشنایی خودورزی می‌داند. هگل تاریخ را تحولی رو به جلو می‌خواند. اسپنگلر و در پی او، توین بی به بازگشت تمدنها و دورانی بودن تاریخ اذعان دارند. حتی کانت نیز تاریخ را مترقی می‌شمارد.

اما میشل فوکو از گسستهای تاریخی سخن می‌گوید و نه از تداوم، از اختلاف صورت بندیها و نه از ترقی آنها، از جدایی و نه از پیوستگی. هرچند بسیاری از شارحین از آثار پیش از دهه ۱۹۷۰ (دوران دیرینه‌شناسی) و آثار پس از آن (دوران تبارشناسی) به عنوان دو دوره جداگانه در اندیشه فوکو سخن می‌گویند ولی نگرش تاریخی فوکو در هر دو روش یکسان است. در هر دو شیوه ما بجای نقطه آغاز و منشأ از تفرق، تفاوت و پراکندگی سخن به میان می‌آید. اگر تاریخ را همان رشد و توسعه بدانیم که جدا از بازگشتها، وقفه‌ها و کندشدنها، در تحلیل نهایی، پیشرفت نیروهای تولیدی و محصولهای فکری و فرهنگی را همراه دارد و این همه را نیز نتیجه رشد خودورزی انسانی بدانیم آنگاه گونه‌ای خوشبینی افراطی به کارکرد و توسعه خرد مطرح می‌شود که خود جلوه‌ای از خودآیینی است. این ادراک از تاریخ همان است که در آغاز رنسانس پدید آمد و با شکلهای متفاوتی که به خود گرفت یکی از مهمترین پایه‌های مدرنیته و اندیشه عملی مدرن شد. و این همان چیزی است که فوکو در آثارش به گونه‌های مختلف نفی کننده و منتقد آنهاست. نگاه فوکو به تاریخ به ویژه تاریخ علوم همچون نگاه هیدگر و نیچه، زاده نگرش بدبین و شکاکانه‌ای است به مدرنیته، خردآیینی و ایده توسعه. فوکو هیچ تداوم و یا توسعه‌ای را در تاریخ نمی‌بیند، بلکه هر چه می‌بیند گسست است و جدایی. او معتقد است مشکل بیشتر از عنوان تاریخ در «تاریخ علم» یا «تاریخ اندیشه» برخاسته است. او مشکل عدم تداوم رویدادها را مشکل همیشگی مورخان می‌داند، او می‌گوید مسأله بر سر این نیست که تداوم وجود داشته و حالا دیرینه‌شناسی با آن مخالف است، نکته اینجاست که کسی

است و ناقد مدرنیته. او در تمام آثارش می‌خواهد به ما بگوید که آنچه در اعصار مختلف مسلم پنداشته شده، قابل خدشه است و این مسلمات چیزی جز ابزاری برای اعمال قدرت نمی‌باشند. شاید بتوان فوکو را در پی نیچه فرانسیسی‌گرا Post Relativist خواند. چه، او چون نیچه به اثبات نسبی‌نگری خود نمی‌پردازد. بلکه وجود حقیقت را چون بازی کودکان می‌پندارد و آن را در راستای تحقیق قدرت بررسی می‌کند.

برخی فوکو را تحت تأثیر اندیشه‌های مارکس، فروید و نیچه می‌دانند که آمیزه‌گریی از آنها پرورده و فرآورده تازه‌ای به دست داده است. البته خود او چیز دیگری می‌گوید. او در یکی از واپسین گفتگوهایش گفت: «برای من هیدگر همواره فیلسوف اصلی بوده است... کل پیشرفت کار فکری من با خواندن نوشته‌های هیدگر تعیین شده است... شاید بتوان مرا پیرو نیچه نامید، اما از راه هیدگر است که نیچه را درک کرده‌ام.» او اضافه می‌کند: «نیچه به اضافه هیدگر، عجب شوک فلسفی‌ای است!» البته نمی‌توان از تأثیر پدیدارشناسی Phenomenology ادموند هوسرل بر او نیز غافل بود، چه او از دو طرف یعنی هیدگر و مرلوپونتی شاگردان هوسرل که دو قرائت اگزیستانس (وجودی) متفاوت از پدیدارشناسی هوسرل بدست داده‌اند، تغذیه شده است. در پایان باید گفت که فوکو متفکر پست مدرن و نسبی‌گرایی است که تأثیر شگرفی بر دنیای فکر داشته. البته نظرات او قابل خدشه است. فوکو بارها گفته بود که «در پی کشف و یافتن نظریه کلی عدم تداوم» است و این قابل خدشه است. ریچارد رورتی R. Rorty در «فوکو و اپیستمولوژی» بیان می‌کند که در همین گفته فوکو تناقض بزرگی نهفته است، نظریه‌ای کلی نمی‌تواند نامتداوم باشد و اگر ثابت شود که چنین است دیگر نظریه‌ای کلی نخواهد بود. در واقع این قواعد فراگیری که فوکو با توسل به پژوهش‌های هیجان‌انگیزش بدست داده، بر پایه‌هایی لرزان استوار است که توان برپایی همچون نظراتی را ندارند. از این گذشته، این قواعد کلی همچون بسیاری از قواعد کلی دیگری که متفکران غربی به دست داده‌اند چنانکه رورتی هم گفته است خود شمول و پارادوکسیکال می‌باشد. حال اختیار با شماست که می‌توانید قواعد کلی فوکو را بپذیرید و یا به اصل تناقض پایبند بمانید!

پی‌نوشتها:

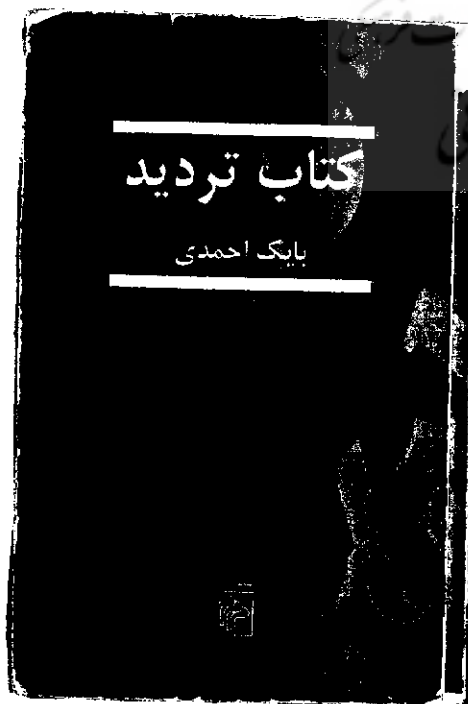
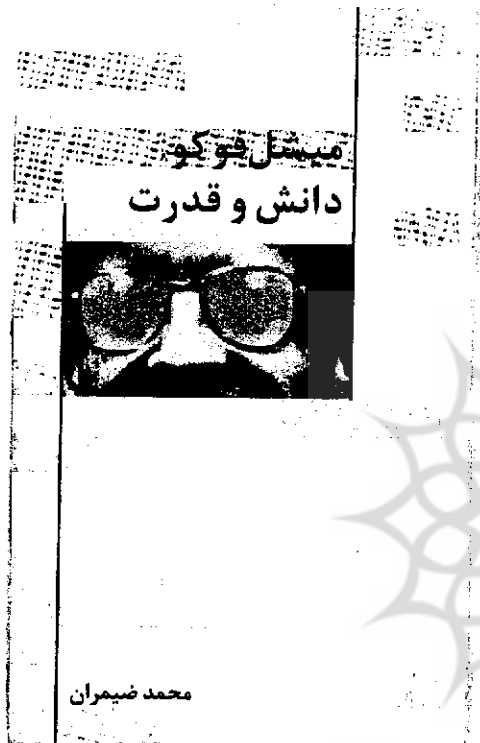
۱. ساختارگرایی Structuralism در اصل نگرشی زبان‌شناسانه

بگذارد و در عوض نظام‌های گذشته فهم را مطالعه کند... میشل فوکو پس از دیرینه‌شناسی، تبارشناسی را مسلک پژوهش‌های خود قرار می‌دهد. در واقع تبارشناسی، جدای از دیرینه‌شناسی نیست بلکه در این شبه متد فوکو، ارتباط همان اپیستم‌ها و گسسته‌ها با خاستگاه‌های قدرت مورد مطالعه قرار می‌دهد. فوکو با تدریس کتاب تبارشناسی اخلاق نیچه در کلژ دو فرانس Collège de France به تبارشناسی علاقه نشان داد و آن را توسعه بخشید. تبارشناسی نیچه‌ای گامی بود در شرح و شناخت دگرسانی‌ها و سرخوردن‌ها از یک شکل دانایی که نهایی انگاشته می‌شد به شکل دیگری که این یک به سهم خود، نهایی دانسته می‌شد. فوکو با در پیش گرفتن تبارشناسی به جز قواعد گفتمانی مورد بحث در دیرینه‌شناسی به قواعد غیرگفتمانی مؤثر در قواعد گفتمانی توجه کرد، خاستگاه‌های قدرت و قدرت حاکم بر حیات شاخص‌های غیرگفتمانی مؤثر بر گفتمانها معرفی می‌شوند و تأثیر آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. مفهوم تبارشناسی در فلسفه واکنش دیگری است علیه جستجو برای حقیقت قسوی و ماهیت ثابت و قوانین زیربنایی در تحلیل تاریخ.

تبارشناسی فلسفی قرن بیستم می‌خواهد داستانی به ما بگوید درخصوص اینکه چگونه ما در مقام غربیان اواخر قرن بیستم به فهم خودمان رسیده‌ایم، چنانکه می‌فهمیم، به ویژه چگونه در مقام افراد عصر نو با میانگنش قدرت و شناخت قوام گرفته‌ایم. او در این مرحله صور تبندی‌های دانایی (اپیستمه) را همگام با خواست قدرت ترسیم می‌کند.

البته منظور از قدرت در اینجا صرف قدرت دولتها و یا حکومتها نمی‌باشد، چرا که حکومتها نمی‌توانستند تمام خواسته‌های قدرت را در دست بگیرند، بلکه منظور از قدرت در اینجا، هر قدرتی می‌تواند باشد که موجب اعمال امر می‌شود. فوکو معتقد است برای شناخت تاریخ، تکنیک و تاکتیک‌های قدرت باید از سطح فرد و یا به گفته فوکو از سطح «فیزیک خرد قدرت» شروع شود. او در دو اثر آخر خود یعنی انضباط مجازات و تاریخ جنسیت به تحلیل تبارشناسانه می‌پردازد. این شیوه تحلیل چنان تاریخ را می‌نویسد که مفهوم پیشرفت تاریخی ویران شود. هدفش «معرفی بخت، عدم تداوم و مادیت به ریشه‌های اندیشه» است. فوکو را می‌توان فیلسوف تاریخی دانست که تاریخ را برای توجیه فلسفه‌اش انتخاب کرده، فوکو پست مدرن

ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، نشر مرکز، ۱۳۷۹، تهران.
۴. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، امیرکبیر، چاپ
پنجم ۱۳۷۷، تهران.
۵. هیوبرت درینوس، پل رابینو، میشل فوکو فرانسوی
ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشریه، نشرنی، چاپ
دوم ۱۳۷۹، تهران.



است که در مقابل نگرشهای اومانیستی قرار می‌گیرد و عمل و
اختیار و آگاهی انسان - به عنوان سوژه - را نفی می‌کند.
ساختارگرایی در جستجوی ساختارهای پنهان و ناآگاهی است
که وجوه مختلف زندگی، باز تولید آن به شمار می‌روند.

۲. هرمنوتیک Hermeneutic در پی حفظ معناست و معنا را در
مفاهیم مستتر می‌داند و می‌کوشد تا آن را در کردارهای
اجتماعی و متون ادبی محصول انسان باز یابد.

۳. پدیدارشناسی Phenomenology با جدایی «نومن» و
«فنومن» توسط کانت پایه‌گذاری شد و پس از اادموند هوسرل
آنها توسعه بخشید. پدیدارشناسی استعلایی به شیوه‌ای که
هوسرل در نظر داشت درست در مقابل ساختارگرایی قرار دارد.
این نگرش انسان را در عین حال کلاً موضوع شناسایی و کلاً
فاعل شناسایی می‌داند و در فعالیت معنابخش «من»
استعلایی تفحص می‌کند که به همه موجودات و از جمله به
بدن خودش به شخصیت تجربی خودش و به فرهنگ و
تاریخی که به عنوان هیأت بخش نفس تجربی خویش
«می‌سازد» معنا بخشد.

۴. A History of insanity, The History of Sexuality in the Age of Reason

of Reason دو کتاب معروف از فوکو.

۵. مفهوم گفتمان در اندیشه فوکو از جایگاه خاصی برخوردار
است، هر گفتمان به زعم فوکو از اجتماع عوامل زبان، قدرت،
دانش و نهاد یا انگیزه‌ها در یک مقطع زمانی مشخص
تشکیل می‌شود.

The order of things

* برای مطالعه بیشتر در مورد فوکو در اینترنت می‌توانید
مراجعه کنید به:

1. WWW. Csun.edu:80/ hfspc002/ Foucault. home.html.
2. WWW. Synoptic. bc. ca/ejournal/ Foucault. htm.

منابع:

۱. احمدی، بابک، کتاب تردید، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۴،
تهران.
۲. بشریه، حسین، نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، مؤسسه
فرهنگی آینده پویان، ۱۳۷۹، تهران.
۳. جنی تایشمن، گراهام وایت، فلسفه اروپایی در عصر نو،